



گفت‌وگو با دکتر فرخ درویش کجوری

اولین رئیس ایرانی دانشکده کشاورزی دانشگاه جندی شاپور اهواز واقع در روستای ملاثانی (پس از خروج آمریکایی‌ها)

به نقل از روزنامه خوزی‌ها (یکشنبه ۱ اسفند ۱۴۰۰ / سال دوم / شماره ۳۱۰)

دکتر فرخ درویش کجوری عضو هیئت علمی پیشکسوت دانشکده کشاورزی دانشگاه جندی شاپور اهواز (شهید چمران اهواز) متولد ۱۳۱۱ در تهران است. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در مدرسه فیروز بهرام تهران گذراند و پس از اخذ دیپلم متوسطه، در سال ۱۳۳۰ برای تحصیلات دانشگاهی راهی کشور اتریش شد.

در سال ۱۳۳۸ با اخذ درجه مهندسی و دکتری کشاورزی به تهران مراجعت کرد و پس از امتحان دانشجویی در دانشگاه تهران با مرتبه دانشیار رشته زراعت و اصلاح نباتات در دانشکده کشاورزی دانشگاه جندی شاپور اهواز (شهید چمران اهواز) به کار تدریس و تحقیق پرداخت.

وی همچنین در سال ۱۳۴۳ برای فرصت مطالعاتی به دانشکده ایالتی نیومکزیکو در آمریکا عزیمت نمود و روی «نژادهای پنبه‌ی مقاوم به ورسیلیوم» کار کرد که حاصل آن در مجله «امراض گیاهی» در آمریکا چاپ شد.

در این مصاحبه با وی درباره ۱۲ سال سکونت مستمر در خوزستان به گفت‌وگو پرداختیم.

چه سالی تصمیم گرفتید به اهواز بیاید؟

سال ۱۳۳۸ قرار شد به دانشکده کشاورزی بروم. حقوق من با رتبه دانشیاری ۴۴۰ تومان بود. چون باید به اهواز می‌رفتم حقوق من ۸۸۰ تومان شد. محل دانشکده اولیه در محل ساختمان قدیمی ژاندارمری اهواز بود. در بدو ورود گفتم کتابخانه کجاست. در یک اتاق را باز کردند که دو قفسه کتاب در آن وجود داشت. اتاق هم پنجره‌ای نداشت. از آنجا شروع به تهیه جزوه‌های درسی کردم.

محل دانشکده کشاورزی اهواز چه زمانی به ملاثانی منتقل شد؟

در سال ۱۳۳۸ بنیاد خاور نزدیک که ماهیتی آمریکایی داشت و کارش توسعه در مناطق روستایی بود تصمیم گرفت که در ملاثانی ساختمان جدید دانشکده کشاورزی را ایجاد کند. الان در ملاثانی هرچه ساختمان قدیمی می‌بینید همان بنیاد خاور نزدیک ایجاد کرده است. یک عده جوان شامل ۴ نفر به نام سپاه صلح که «جان کندی» ایجاد کرده بود هم آمده بودند. یکی از آنان کتابخانه را درست کرد و بقیه کارهای فنی انجام می‌دادند. یک استاد آمریکایی هم همیشه بود. البته رئیس آمریکایی دانشکده هر دو سال یکبار عوض می‌شد. دکتر موریل اولین آمریکایی بود که با خانواده‌اش آمده بود. خودش هم دانشگاهی بود. سپس دکتر آلن آمد.

خود شما چه سالی رئیس دانشکده کشاورزی دانشگاه جندی شاپور اهواز شدید؟

پس از مراجعه به ایران و پس از آنکه چند سال از شروع کارم در دانشکده کشاورزی گذشته بود، در سال ۱۳۴۶ تا ۱۳۴۹ رئیس دانشکده کشاورزی دانشگاه جندی شاپور اهواز شدم. یادم می‌آید که رئیس دانشگاه جندی شاپور اهواز جناب آقای دکتر مهرا وقتی حکم رئیسی دانشکده را به من داد یک چک به مبلغ ۶۰۰ هزار تومان تحویل داد که برای مدتی دانشکده را اداره کنم. من هم این چک را در حساب دانشکده خواباندم و به مدت دو ماه از این پول برای اداره دانشکده استفاده کردیم.

در این زمان از اساتید ایرانی هم با شما بودند؟

بعدها از میان اساتید ایرانی تعدادی آمدند. مانند مهندس نفیسی در رشته خاک شناسی، دکتر جراح باشی، دکتر صحت نیاکی و چند نفری هم از ایرانی های تحصیل کرده از آلمان آمدند که می توانم به زنده یاد دکتر عطاء الله قبادیان اشاره کنم.

خود شما چه رشته ای تدریس می کردید؟

رشته من زراعت و اصلاح نباتات بود. مزرعه آزمایشی درست کردم. با دانشجویها همیشه روی زمین بودم. دانشجویهای خوبی تربیت کردیم به خصوص اینکه در هفت تپه خیلی موفق بودند. دکتر «دوج» آمار درس می داد و الان در زوریخ سوئیس زندگی می کند. دکتر «قربان نورمحمدی» در رشته زراعت برجسته بود. دکتر «بهمن اهدایی» در اصلاح نباتات برجسته شد. جناب اهدایی تالیفی انجام داد که در آن یک یادگاری برای من نوشته و یادآور شده که این کتاب را به استاد اصلاح نباتات خودم تقدیم می کنم. ایشان اکنون آمریکا زندگی می کند. به دانشجویان خوزستانی مانند آقایان دکتر محمد سعید مصدق، عبدالکریم بهنیا، الماسی، محمودیان شوشتری که بعدها همگی در رشته های خود از دانشمندان برجسته شدند می توانم نام ببرم. کلا باید بگویم که دانشجویان و استادان خوبی از این دانشکده بیرون آمدند. این نشان می دهد که در پرورش هسته های اولیه دانشگاه شهید چمران اهواز کوشش های بسیاری کردیم.

بعد از ریاست دانشکده بلافاصله به تهران رفتید یا در اهواز ماندید؟

پس از کناره گیری از مسئولیت دانشکده کشاورزی در دوره ریاست دکتر کاظمی، در سال ۱۳۵۰ به وزارت علوم و آموزش عالی منتقل شدم و در موسسه تحقیقات و برنامه ریزی علمی و آموزشی به کار اشتغال داشتم. در سال ۱۳۵۷ تا ۵۹ رئیس موسسه تحقیقات و برنامه ریزی علمی و آموزشی شدم.

در دانشکده کشاورزی اهواز اختیار عمل هم داشتید؟

من خواهان یک سری اختیار عمل بودم. حتی در روستای ملاثانی درمانگاه ساختم. آمبولانس گرفته بودیم. پزشک هم استخدام کردیم. برخی از مسئولان دانشگاه می گفتند که برای هر کاری باید از من اجازه بگیرید. من مخالف این رفتارها بودم. چون ما با اهواز ۴۰ کیلومتر فاصله داشتیم و قطعاً نیازمند اختیارات و امکانات بودیم. مثلاً می گفتند که شما درخواست‌هایی نظیر اینکه به کارگیری نجار و جوشکار و... داده اید مگر دنبال چی هستید که من به آنها گفتم ما چون در دانشکده کارگر و پرسنل زیاد داریم اینها اموراتی دارند که اگر انجام نشود، دانشکده مختل خواهد شد. تاکید کردم که گاهی لازم است تا برخی ضرورت‌ها انجام شود تا این افراد بتوانند در محل کار خود حاضر شوند. در واقع رییس دانشکده در آنجا یه جورایی مثل شهردار عمل می کردم. اگر در تابستان ملاثانی برقکار نداشتیم و کولرها دچار مشکل می شدند با این همه دانشجو، استاد و خانواده‌هایشان باید چکار می کردیم. من به مسئولان دانشگاه گفتم خودتان بیاید و در دانشکده مسئولیت بگیرید و همه اینها را بیرون کنید.

کی به تهران برگشتید؟

سال ۱۳۵۰ به تهران آمدم. چون آقای دکتر کاظمیان رییس موسسه برنامه ریزی وزارت علوم و همسرش با ما در ملاثانی بودند و مدرس بودند. در تهران معاون وزارت علوم شده بود. سال ۱۳۵۰ بود که ایشان به اهواز آمده بود و مرا دیده بود. از من دعوت کرد که به تهران برگردم. به من ماموریت داد که به وزارت بیایم. بعد از یک سال به موسسه تحقیقات و برنامه ریزی علمی و آموزشی رفتم. در ساختمان معروف به گیو در چهار راه انقلاب و فلسطین که هشت طبقه‌ای بود. تعداد قابل توجهی عضو هیئت علمی داشت. این موسسه مغز متفکر وزارت علوم بود. مثلاً اگر قرار بود دانشگاهی تاسیس شود این موسسه کارهای تحقیقاتی و مقدماتی را برای شکل گیری انجام می داد. این موسسه چهار مرکز برنامه ریزی، کتابداری، اسناد و مدارک علمی و مرکز سیاست علمی داشت. وقتی انقلاب شد من اولین رئیس این موسسه بودم. من تا سال ۱۳۵۹ در موسسه بودم سپس در همین موسسه هم بازنشسته شدم.

چطور شد به مازندران رفتید؟

وقتی رئیس موسسه بودم عضو شورای گسترش آموزش و عالی هم شدم. تصمیم داشتند یک دانشگاه در مازندران بسازند. من با حفظ سمت به مازندران رفتم و با تأکیدی که برای مازندران داشتم در ساری دانشگاه مازندران راه‌اندازی شد.

در دیگر دانشگاههای کشور هم تدریس کردید؟

پس از بازنشستگی، از سال ۱۳۷۰ چند سالی در دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات به کار تدریس و تحقیق اشتغال دارد در این مدت علاوه بر تعداد نسبتاً زیادی مقالات علمی یک کتاب درسی به نام «مقدمه‌ای بر روش‌های آماری چند متغیره» در سال ۱۳۸۸ تالیف کردم.

شنیدم ارتباطی هم با رامهرمز داشتید. مگر تهرانی نیستید؟

پدر من در وزارت کشاورزی کار می‌کرد. نظام السطنه مافی با پدرم آشنا بود و از پدرم خواست اراضی رامهرمز را آباد کند. چهل هزار هکتار زمین را آباد کرد. پدرم همچنین در شوش یک خانه خوب برای خود ساخته بود. سپس در رامهرمز هم یک ملک برای خود ساخت. من هم در آن زمان در ملاثانی بودم. از پدرم دعوت کردم تا طی دو جلسه تجارب خود را بخصوص ارتباط حقوقی میان کارفرما و کشاورزان را برای دانشجویان بگویم.

پدرتان در زمینه احیای زمین‌های نیشکر هم تلاشی کرده است؟

پدرم به خواسته نظام مافی ده هزار هکتار از اراضی شوش را برای کاشت نیشکر ساماندهی کرد. قلمه‌های نیشکر را هم از طریق شرکت هاوایی از آمریکا آوردند. بسیاری از دانشجویهایی که در ملاثانی فارغ‌التحصیل شدند در هفت‌تپه مشغول به کار شدند. دانشجویها را بسیار عملیاتی بار آوردیم. ما به عنوان دکتر و مهندس و یا مدیر مزرعه باید خودمان کارگری می‌کردیم تا به درک درستی از کار برسیم و ببینیم که حد و اندازه کار چقدر است تا نه کارگر سر ما کلاه بگذارد و نه ما به درک نادرستی از کارگر برسیم.

ملاثانی اواخر دهه ۳۰ و دهه چهل چطور بود؟

یک روستا بود و ما از اهالی آنجا کارگر می‌گرفتیم. یک سری از اهالی را هم آموزش دادیم. شرکت نفت زمین‌های زیادی داشت. تلمبه‌خانه داشت. ۶۰۰ هکتار را به دانشکده دادند.

سخن پایانی شما خطاب به دانشجویان چیست؟

ایران وطن ماست. هر گوشه آن ویژگی‌های مختلفی دارد که باید قدردان آن باشیم و در عمران و آبادانی آن کوشا باشیم.